

## ارتباط بداء با ظهور حضرت مهدی علیه السلام

خدا مراد سلیمیان \*

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۴/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۳/۱۸

### چکیده

بحث بداء یکی از مباحث مهم و پر دامنه در میان مباحث شیعه است. این بحث با موضوعات فراوانی از جمله ظهور حضرت مورد بررسی قرار گرفته است. برخی با بیان پیوند این مقوله با برخی مباحث مربوط به ظهور بداء را در زمان و نشانه‌های ظهور قابل بررسی دانسته و بین آن دو ارتباط برقرار کرده‌اند. به نظر می‌رسد نه فقط بداء در بحث اصل ظهور، که در زمان و نشانه‌ها نیز هیچ‌گونه جایگاه و ارتباطی ندارد. اگرچه بررسی دقیق از نظر سند و محتوا مجال بیشتری را طلب می‌کند، اما در یک بررسی عمومی می‌توان به عدم ارتباط بداء به مباحث یاد شده تصریح کرد. کلیدواژه‌ها: بداء، ظهور، نشانه‌های حتمی ظهور، زمان ظهور.

### مقدمه

یکی از باورهای ویژه شیعه با بهره‌مندی از رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام اعتقاد به بداء است. این باور در بحث‌های گوناگونی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ از جمله در بحث ظهور حضرت مهدی علیه السلام موضوعات ظهور، فراوان است؛ ولی بحث بداء در سه بخش مطرح می‌شود: اصل، زمان و نشانه‌های ظهور.

در اصل ظهور، هیچ کس به بداء اشاره نکرده است؛ ولی بعضی با استناد به برخی سخنان، آن را در زمان و نشانه‌ها مطرح کرده‌اند که به نظر می‌رسد دلیل آن‌ها بر این ادعا، نیازمند بررسی است. در این نوشتار، تلاش می‌کنیم در حد ممکن به عرصه‌های سه‌گانه بحث اشاره و دلیل‌ها بررسی شود. پیش از ورود به بحث، مناسب است ابتدا به معناشناسی بداء در لغت و اصطلاح و سپس به دیدگاه معصومان علیهم‌السلام اشاره شود.

### ۱. معنا شناسی بداء در لغت و اصطلاح

بداء (به فتح باء) در لغت به معنای ظاهر شدن، هویدا شدن، پدید آمدن رأی دیگر در کاری یا امری است (ابن منظور، ۱۹۹۷: ج ۱۴، ص ۶۶؛ طریحی، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۱۶۷؛ عسکری، ۱۴۱۲: ص ۱۹؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱، ص ۲۳۵). در قرآن نیز به همین معنا آمده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾؛ آن‌گاه پس از دیدن آن نشانه‌ها، به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند (یوسف، ۳۵).

این آشکار شدن پس از پنهان بودن فقط برای انسان پدید می‌آید و درباره خداوند، هرگز چنین نخواهد بود؛ چرا که لازمه‌اش این است که خداوند به آن موضوع آگاهی نداشته باشد که این، امر محالی برای خداوند است.

آری؛ خداوند به همه چیز، در همه زمان‌ها و مکان‌ها - چه حاضر باشند و چه غایب، چه موجود باشند و چه فانی و چه در آینده پدید آیند - علم حضوری دارد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾؛ در حقیقت، هیچ چیز [نه] در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند (آل عمران، ۵).

پیراسته بودن خداوند متعال از هرگونه نادانی و کاستی از یک سو و روایاتی که بداء را به خداوند نسبت داده‌اند، از سوی دیگر، زمینه‌ای فراهم کرده است تا

مسأله بداء - بر خلاف دیدگاه اهل سنت<sup>۱</sup> - به طور گسترده در منابع کلامی و تفسیری شیعه مورد توجه و پژوهش قرار گیرد؛ به گونه‌ای که کتاب‌های مستقلی در این زمینه به نگارش در آمده است.<sup>۲</sup>

در این گونه کتاب‌ها به طور عام دو بحث همواره مورد دقت بوده است: نخست مفهوم‌شناسی بداء در لغت و اصطلاح و این‌که چگونه باور به آن، مستلزم انتساب نادانی به خداوند نیست. دیگر این‌که باور یادشده، می‌تواند در تصحیح نگرش انسان به اداره جهان از سوی خداوند مؤثر باشد. این منابع به طور عموم، بحث را این‌گونه مطرح می‌کنند که بنا بر آیات قرآن، خداوند متعال دو لوح دارد:

#### الف. لوح محفوظ

لوحی که آنچه در آن نوشته می‌شود، به هیچ صورت پاک نشده و در آن تغییری صورت نمی‌گیرد؛ چرا که مطابق علم الهی است:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾؛ آری؛ آن قرآنی ارجمند است که در لوحی محفوظ است (بروج، ۲۱ و ۲۲).

#### ب. لوح محو و اثبات

در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و اصل کتاب نزد او است (رعد، ۳۹).

نیز می‌فرماید: ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾؛ آن گاه مدت را [برای شما

۱. بیشتر اهل سنت با ارائه تعریفی نادرست برای بداء - که مستلزم جهل، تغییر و تبدل در خداوند می‌شود - و نسبت دادن آن به شیعه، آن را غیر جایز دانسته‌اند در حالی که هیچ یک از بزرگان شیعه این‌گونه بداء را به خداوند نسبت نداده‌اند. (نک: جصاص، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۶۵۱؛ ابو لیث سمرقندی، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۰۹؛ ابن اثیر، ۱۳۶۴: ج ۱، ص ۱۰۹؛ ثعالی، ۱۴۱۸: ج ۱، ص ۱۰۱).

۲. تشریح و تفصیل این مطلب در کتاب‌های کلامی و تفسیری به طور مفصل آمده است و از محل بحث این مقال نیز خارج است؛ لذا به طور خلاصه به این مطلب بر اساس استفاده از اخبار و سخنان دانشمندان اشاره می‌کنیم.

عمرًا مقرر داشت. و اجل حتمی نزد او است (انعام، ۲).

بنا بر شرایط و سنت‌های الهی، سرنوشت شخص یا جریانی به شکلی خاص می‌شود، با از بین رفتن آن سنت‌ها یا مطرح شدن سنت‌های نوین، سرنوشت آن شخص یا آن جریان مناسب سنت‌های جدید قرار می‌گیرد.

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا فِيهِ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَمَا شَاءَ مِنْهُ قَدَّمَ وَمَا شَاءَ مِنْهُ أَخَّرَ وَمَا شَاءَ مِنْهُ مَحَا وَمَا شَاءَ مِنْهُ أَثْبَتَ وَمَا شَاءَ مِنْهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ مِنْهُ لَمْ يَكُنْ؛

خداوند کتابی نوشته است که در آن تمام آنچه بوده و خواهد بود، ثبت شده و آن را پیش روی خود نهاده است؛ هر چه را بخواهد، جلو می‌اندازد و هر چه را بخواهد، تأخیر می‌اندازد؛ هر چه را بخواهد، محو و هر چه را بخواهد، اثبات می‌نماید؛ هر چه را بخواهد، موجود می‌شود و هر چیز را نخواهد، نمی‌شود (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۲۱۶).

و نیز ابن سنان از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَيَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وَقَالَ فَكُلُّ أَمْرٍ يُرِيدُهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَصْنَعَهُ لَيْسَ شَيْءٌ يَبْدُو لَهُ إِلَّا وَقَدْ كَانَ فِي عِلْمِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَبْدُو لَهُ مِنْ جَهْلٍ؛

خداوند هر چه را بخواهد، پیش می‌اندازد و هر چه را بخواهد، مؤخر می‌کند و هر چه را بخواهد، محو و هر چه را بخواهد، اثبات می‌کند «و ام الكتاب» نزد او است و فرمود: «هر چیزی را که خدا اراده می‌کند، پیش از آن که آن را پدید آورد، در علم او وجود دارد. چیزی بر او آشکار نمی‌شود، مگر این که در علم او بوده است. همانا برای خدا از روی جهل، چیزی آشکار نمی‌شود (همان، ص ۲۱۸).

صاحب تفسیر المیزان پس از نقل روایات یاد شده می‌نویسد:

روایات در باب بده از امامان علیهم السلام بسیار زیاد وارد شده است و با کثرتی که دارد، دیگر نباید به گفته آن‌ها که گفته‌اند: «خبر بده، خبر واحد است»، اعتناء کرد. این روایات - به طوری که ملاحظه می‌فرمایید - بده به معنای علم بعد از

جهل را نفی می‌کند. از نظر این روایات، علم خدای متعال که عین ذات او است، مانند علم ما، به جهل تبدیل نمی‌شود؛ بلکه بداء، به معنای ظهور امری است از ناحیه خدای متعال، بعد از آن که ظاهر، مخالف آن بود. پس بداء عبارت است از محو اول و اثبات ثانی و خدای سبحان، عالم به هر دو است. این، حقیقتی است که هیچ صاحب عقلی نمی‌تواند انکارش کند؛ برای این که برای امور و حوادث، دو وجود پیش بینی و تصور می‌شود: یک وجود به حسب اقتضای اسباب ناقص از قبیل شرط یا علت یا مانعی است که قابل تخلف است، و یک وجود دیگر بر حسب اقتضای اسباب و علل تامه، آن که این وجود بر خلاف وجود اول وجودی است ثابت و غیر مشروط و غیر متخلف.

آن دو کتابی که آیه مورد بحث معرفی می‌کند، یعنی کتاب محو و اثبات و ام الكتاب، یا عبارتند از همین دو مرحله از وجود، یا مبدأ آن دو. هر چه باشد، این مسأله که امری یا اراده‌ای از ناحیه خدای تعالی ظاهر گردد که خلاف آن توقع می‌رفت، مسأله‌ای است واضح که جای هیچ‌گونه تردید در آن نیست.

و در پایان، دیدگاه خود را این‌گونه بیان می‌کند:

آنچه به نظر ما می‌رسد، این است که نزاع در ثبوت بداء—هم چنان که از احادیث امامان اهل بیت علیهم‌السلام برمی‌آید— و نفی آن، هم چنان که دیگران معتقدند، نزاعی است لفظی که با کمی دقت، خود به خود از بین می‌رود؛ به همین سبب بود که ما در این کتاب، بحث جداگانه‌ای به این مسأله اختصاص ندادیم، با این که روش ما این بود که برای هر مسأله علمی بحثی اختصاص دهیم.

دلیل ما بر این که نزاع در بداء نزاع لفظی است، این است که آن‌هایی که منکر آنند، چنین استدلال می‌کنند که قول به بداء مستلزم تغییر علم خدا است؛ حال آن که این استلزام در بداء ما آدمیان است، و در ما است که مستلزم تغییر علم است، و اما بداء به آن معنایی که در روایات آمده است، مستلزم چنین اشکالی نیست (طباطبایی، ۱۳۶۱: ج ۱۱، ص ۵۲۳).

یکی دیگر از تفسیرهای معاصر نیز به اجمال درباره بداء چنین نوشته است:  
بسیار می‌شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب، احساس می‌کنیم که حادثه‌ای

به وقوع خواهد پیوست یا وقوع چنین حادثه‌ای به یکی از پیامبران خبر داده شده؛ در حالی که بعداً می‌بینیم آن حادثه واقع نشد، در این هنگام می‌گوییم «بداء» حاصل شد؛ یعنی آنچه را به حسب ظاهر ما واقع شدنی می‌دیدیم و تحقق در آن را قطعی می‌پنداشتیم، خلاف آن ظاهر شد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۲۴۶).

بنابراین بر خلاف پندار مخالفان، دیدگاه شیعه به بداء، هیچ‌گونه نقص و جهلی را متوجه خداوند نمی‌کند.

## ۲. بداء از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام

بداء در روایات شیعه با اهمیت فراوان تلقی شده است؛ بدان‌گونه که برخی بزرگان به صورت مستقل با این عنوان به نگارش آثاری اقدام کرده (نجاشی، ۱۴۰۷: صص ۸۸ و ۲۱۹ و ۲۵۷ و ۳۲۶ و ۳۳۴ و ۳۵۰؛ طوسی، ۱۴۱۱: صص ۲۵ و ۱۰۲) یا با سامان دادن بابی مفصل در کتاب روایی خود، روایات معصومان علیهم‌السلام در این زمینه را گردآورده‌اند؛ از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی، شانزده روایت در این زمینه نقل کرده است که توجه به مضمون همه این روایات، تصور کلی باور به بداء را، آسان می‌کند (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ص ۱۴۶). برخی از این روایات از این قرارند:

امام باقر یا امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ؛ خداوند به چیزی مانند بداء پرستش نشده است» (همان: ح ۱).

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَا عَظَّمَ اللَّهُ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ؛ خداوند به چیزی مانند بداء بزرگ شمرده نشده است» (پیشین).

و در روایتی دیگر فرموده‌اند: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْآخِرِ مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ؛ اگر مردم پاداش اعتقاد به بداء را می‌دانستند، در سخن گفتن از آن، سستی نمی‌کردند (همان: ص ۱۴۸).

مرحوم طریحی از لغت‌شناسان بزرگ پس از بیان معنای لغوی به روایتی اشاره کرده در توضیح می‌نویسد:

وقوله: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا [قَطُّ] إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَ[أَنْ] [حتى] يُقَرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ» (کلینی، همان: ج ۱، ص ۱۴۸ و ج ۸، ص ۱۶۵)؛ أى یقر له بقضاء مجدد فى کل يوم بحسب مصالح العباد لم یکن ظاهرا عندهم، وکإن الإقرار علیهم بذلك للرد على من زعم أنه تعالى فرغ من الأمر، وهم اليهود، لأنهم یقولون: «إن الله عالم فى الأزل بمقتضیات الأشياء فقددر کل شیء على وفق علمه» (طریحی، همان: ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۸).

شیخ صدوق در کتاب توحید در باب بداء پس از نقل روایات در این باره، نگاه برخی مخالفان و نیز نسبت دادن برخی بحث‌ها به شیعه را نادانی و جهالت دانسته است. مرحوم مجلسی نیز با سامان دادن بابی با عنوان «البداء و النسخ» افزون بر چهل صفحه، ضمن اشاره به برخی آیات در این باره، به گردآوری روایات مربوط پرداخته است و ذیل برخی روایات، توضیح ارائه کرده است. سرانجام در پایان روایات، به تفصیل درباره بداء و نسخ، بحث کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۴، ص ۹۲-۱۳۴). البته پیشوایان معصوم علیهم‌السلام افزون بر تأکید بر معنای درست بداء، به برداشت نادرست نیز اشاره کرده، شیعیان را از آن پرهیز داده‌اند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ الْيَوْمَ لَمْ يَعْلَمْهُ أُمْسٍ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ؛ هر کس گمان برد خداوند، چیزی را که دیروز نمی‌دانسته، امروز از آن آگاهی یافته و تغییر نظر داده است، از او بیزاری بجوید (شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۷۰).

با درک صحیح مسأله بداء، انسان درمی‌یابد که در جایگاه هر انتخاب و انجام هر کاری خداوند، ناظر او است و بر اساس همین انتخاب و عملکرد، مقدرات وی در هر لحظه از سوی خداوند رقم می‌خورد؛<sup>۱</sup> برخلاف پندار یهود که خداوند پس از خلقت، از تدبیر امور عالم دست کشیده است.<sup>۲</sup> بنابراین بداء در حقیقت، تغییر در علم الهی نیست؛ بلکه تغییر در مقدرات غیر محتوم است. آیات قرآن افزون بر

۱. ﴿... كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ (الرحمن، ۲۹).

۲. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...﴾ (مائده، ۶۴).

یادآوری این اصل کلی، سرنوشت انسان‌ها را به وسیله خواست خود آن‌ها<sup>۱</sup> تغییرپذیر دانسته است.

شیخ مفید در بخشی از کتاب **تصحیح الاعتقاد** پس از آن که یگانه راه در بحث بداء را نقل دانسته، در این باره این‌گونه نوشته است:

فالمعنى فى قول الإمامية «بدا لله فى كذا» أى «ظهر له فيه» و معنى «ظهر فيه» أى «ظهر منه» و ليس المراد منه تعقب الرأى و وضوح أمر كان قد خفى عنه و جميع أفعاله تعالى الظاهرة فى خلقه بعد أن لم تكن فهى معلومة له فيما لم يزل و إنما يوصف منها بالبدا ما لم يكن فى الاحتساب ظهوره و لا فى غالب الظن وقوعه فأما ما علم كونه و غلب فى الظن حصوله فلا يستعمل فيه لفظ البداء؛ پس معنا در گفته امامیه که می‌گوید: «برای خدا در فلان چیز، بدا حاصل شد» یعنی «آشکار شد برای او» و این، به معنای آشکار شدن از او است. مقصود این نیست که برای خداوند، رأی جدیدی پیش آمد و چیزی که پنهان بود، بر او آشکار شد. و همه کارهای خداوند که پس از نبودن، در آفرینش آشکار می‌شود، برای خداوند همواره معلوم بوده است؛ بنابراین جایی بدا گفته می‌شود که آشکار شدن آن، هرگز به گمان نمی‌آمده و وقوع آن هم تصور نمی‌شده است؛ اما جایی که آشکار شدن پیش‌بینی می‌شده یا این که حاصل شدن آن گمان می‌رفته است، لفظ بدا در آن به کار نمی‌رود (مفید، ۱۴۱۳: ص ۶۵).

## بداء و مهدویت

بحث بداء به طور عمده در سه عرصه از مباحث مهدویت مطرح می‌شود:

### ۱. در اصل ظهور

بدون تردید ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام از وعده‌های خداوند است و هرگز در آن تخلف صورت نمی‌گیرد و روایات پرشماری بر حتمی بودن آن تأکید کرده است. در روایاتی چند قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام از بزرگ‌ترین پدیده‌هایی دانسته شده که به طور قطع در پایان دوران و آستانه رستاخیز شکل می‌گیرد.

۱. ﴿انَّ اللّٰهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد، ۱۱).



رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنَّا وَ ذَلِكَ حِينَ يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ اللَّهُ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ فَأْتُوهُ وَ لَوْ عَلَى التَّلَجِّ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَلِيفَتِي؛ قِيَامَتِ بَرِّ پَا نَمِي شُود، تَا اَيْنِ كِه قِيَامِ كُنْدِه اِي بِه حَقِّ، اَز [خاندان] مَا قِيَامِ كُنْدِ وَ اَيْنِ، هِنْگَامِي اسْتِ كِه خُدَاوَنْدِ بِه اُو اِجَازِه فَرْمَايِد. هِر كَسِ اَز اُو پِيروِي كُنْد، نِجَاتِ مِي يَابِدِ وَ هِر كَسِ اَز اُو سَرِيچِد، هِلَاكِ خَوَاهِدِ شُد... (صَدُوق، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۵۹؛ اربلي، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۵۹).

همچنين آن حضرت فرمود:

لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَلِيَّ أُمَّتِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ؛ دُنْيَا بِه اَنْجَامِ نَمِي رَسِد، مِگَرِ اَيْنِ كِه اَمْتِ مَرَا مَرْدِي رِهْبِرِي كُنْدِ كِه اَز اَهْلِ بَيْتِ مَن اسْتِ وَ بِه اُو مَهْدِي كُفْتِه مِي شُود (طُوسِي، ۱۴۱۱: ص ۱۸۲؛ تَرْمِذِي، ۱۴۰۳: ج ۴، ص ۵۰۵؛ اَحْمَد حَنْبَل، بِي تَا: ج ۱، ص ۳۷۷؛ اِبْنِ اَبِي شَيْبِه، ۱۴۰۹: ج ۱۵، ح ۱۹۴۸۴).

امير مؤمنان عليه السلام نيز بر منبر مسجد كوفه فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنِّي؛ اِگَرِ اَز دُنْيَا بِيَشِ اَز يَكِ رُوزِ بَاقِي نَمَانْد، خُدَاوَنْدِ اَن رُوزِ رَا چِنَان طُولَانِي خَوَاهِدِ كَرْد، تَا اَيْنِ كِه مَرْدِي رَا اَز خَانْدَانِمِ رَا بَرَانْگِيْزِد (شَيْخِ طُوسِي، هِمَان: ص ۴۶؛ شَيْخِ صَدُوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۱۷؛ اِبْنِ شَهْرِ اَشُوب، ۱۳۷۹: ج ۲، ص ۲۲۷؛ اَبِي دَاوُد، ۱۴۱۰: ج ۴؛ كِتَابِ الْمَهْدِيِّ، ح ۴۲۸۲).

پس ممكن نيست خداوند دنيا را به پايان برد و ظهور مهدي موعود عليه السلام تحقق نيايد. البته كسي نيز به چنين ديده گاهي و نه در بدهاء در اصل ظهور اشاره نكرده است.

بنابراين بدهاء با اصل تحقق ظهور آخرين حجت الهی هیچ ارتباطی ندارد.

## دو. در زمان ظهور

دومين عرصه اِي كِه بدهاء در اَن تَصَوُّرِ شُدِه وَ بَرخِي بِه اَن پَرْدَاخْتِه اَنْد، بَحْثِ زَمَانِ ظُهْرٍ اسْت. بَا تَوْجِهِ بِه رَوَايَاتِ در دَسْت، دَر بَارَه زَمَانِ ظُهْرٍ دُو دِيْدِگَاهِ پَدِيْدِ اَمْدِه اسْت:

- ظهور، امری اختیاری است که مردم در آن نقش دارند؛ از این رو زمان آن را رفتار انسان‌ها تعیین می‌کند.

- زمان ظهور در اختیار خداوند است و تقدیم و تأخیری در آن راه ندارد. دیدگاه نخست بر آن است تا با اشاره به برخی روایات ثابت کند که ظهور در انتخاب ما است. بر اساس این نظریه، هر چه آمادگی برای ظهور زودتر حاصل شود، ظهور، نزدیک‌تر اتفاق خواهد افتاد.<sup>۱</sup> کسانی که چنین دیدگاهی را مطرح کرده‌اند، ابتدا به برخی آیات استناد کرده‌اند که سرنوشت انسان‌ها را در دست خود آن‌ها دانسته است.<sup>۲</sup>

در پاسخ گفته شده است: استدلال به این‌گونه آیات، جایی قابل قبول است که توصیه شده باشیم سرنوشت خود را با اتفاق ظهور تغییر دهیم؛ در حالی که آزمایش که از سنت‌های الهی است، در هر دوره متناسب آن دوره قرار داده شده است و تغییر سرنوشت و کسب سعادت، متناسب آن دوره خواسته شده است. به بیان دیگر، ما در هیچ روایتی توصیه نشده‌ایم که کاری انجام دهیم تا زمان ظهور پیش بیفتد و آن‌گاه با رفتار خود در آن دوران به سعادت دست یابیم، بلکه به تکلیف‌های خاص آن دوره مکلف شده‌ایم.

برخی نیز با این پندار که اساسی‌ترین دلیل غیبت حضرت، رفتار ما انسان‌ها است، به ارائه این گمانه دست زده‌اند که بنابراین، انسان‌ها هستند که با تغییر در رفتار خود می‌توانند ظهور را نزدیک کنند. حاصل این دیدگاه، آن می‌شود که ظهور در اختیار انسان‌ها است. غافل از این که اگر از دلایل دیگر غیبت و نیز آزمایش انسان‌ها در این دوران صرف نظر کنیم، روایات فراوانی غیبت آن حضرت را از رازهای خداوند دانسته‌اند؛ همان‌گونه که ظهور آن حضرت، سرّی از اسرار الهی دانسته شده است. حقیقت سرّ بودن این امر را رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین بیان

۱. نک: سید محمد مرتضوی، «ظهور حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در انتخاب ماست»، *مشرق موعود*، ش ۱۱، ۱۳۸۸، ص ۱۳۹.

۲. مانند آیه ۱۱ سوره رعد.

فرموده است:

يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ عَلَّمَهُ مَطْوِيُّ عَنْ عِبَادِ اللَّهِ  
إِيَّاكَ وَ الشُّكَّ فِيهِ فَإِنَّ الشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُفْرٌ؛ ای جابر! همانا این امر،  
امری است از امر خداوندی و سِرِّی است از سِرِّ خدا که بر بندگان او پوشیده  
است. بر حذر باش که دچار تردید شوی. همانا شک درباره امر خدا کفر است  
(شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۲۸۷).

عبد الله بن فضل هاشمی گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «برای صاحب الامر ناگزیر، غیبتی است که  
هر باطل جویی در آن به شک می افتد». گفتم: «فدایت شوم! برای چه؟» فرمود:  
«به سبب امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم... ای پسر فضل! این  
امر، امری از امرهای الهی و رازی از رازهای خدا و غیبی از غیب های  
پروردگار است. چون می دانیم خداوند بزرگ مرتبه، حکیم است، تصدیق  
می کنیم همه کارهای او از روی حکمت است؛ گرچه علت آن کارها بر ما  
روشن نباشد (همان: ج ۲، باب ۴۴، ح ۱۱).

بی گمان این حکمت، اساسی ترین دلیل بر این رخداد بزرگ است؛ بنابراین ضمن  
این که مردم در غیبت حضرت نقش داشته اند، حکمت ها و دلیل های غیبت، فراتر  
از نقش مردم است؛ از این رو نمی توان گفت با رفتار مردم لزوماً ظهور، قطعی  
خواهد بود.

اما مهم ترین دلیل روایی که در زمینه بداء در زمان ظهور مطرح شده، روایتی  
است که ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ  
الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ  
وَ مِائَةَ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السُّرِّ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ  
وَقْتًا عِنْدَنَا وَ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ ای ثابت! همانا خداوند  
تبارک و تعالی این امر را در هفتاد وقت گذاشت. چون حسین - صلوات الله  
عليه - کشته شد، خشم خدای متعال بر اهل زمین سخت شد و آن را تا صد و  
چهل به تأخیر انداخت. سپس که ما به شما خبر دادیم، آن خبر را فاش کردید

و از مطلب پوشیده، پرده برداشتید. بعد از آن، خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد. خدا هر چه را خواهد محو کند و ثابت گذارد و اصل کتاب نزد او است (کلینی، همان: ج ۱، ص ۳۶۸).

ابو حمزه گوید: «من این حدیث را به امام صادق علیه السلام عرض کردم؛ فرمود: چنین بوده است.»

نعمانی این حدیث را - با اندک تفاوتی در متن - از کلینی با همان سند کتاب کافی نقل کرده است (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۹۳). شیخ طوسی نیز روایت را با اندک تفاوتی در سند و متن نقل کرده است (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۲۸).

ایشان بر این باورند وقتی برخی رفتار مردم سبب تأخیر ظهور می‌شود، پس به طور حتم با انجام برخی کارها می‌توان ظهور را نیز جلو انداخت. البته توجه به نکاتی درباره روایت لازم است:

در همه نقل‌های این روایت، حسن بن محبوب از ابو حمزه نقل کرده است، در حالی که بر حسب کتاب‌های رجال ابو حمزه ثمالی از طبقه چهارم محدثان بوده و وفات او در سال ۱۵۰ ق واقع شده است. حسن بن محبوب که طبق سند، این خبر را از ابو حمزه روایت کرده، از طبقه ششم است که در هفتاد و پنج سالگی (در سال ۲۲۴ ق)، در گذشته است. بنابر این حسن بن محبوب در سال وفات ابو حمزه، یک سال بیشتر نداشته و در این صورت، روایت او از ابو حمزه اصلاً امکان ندارد و حتماً شخص دیگری بین او و ابو حمزه واسطه بوده است و چون معلوم نیست او چه کسی بوده است، نمی‌توانیم این حدیث را معتبر بدانیم (خویی، ۱۴۱۳: ج ۳، ص ۳۹۱ و ج ۵، ص ۹۱ و ج ۱۵، ص ۷۷).

یکی از بزرگان علمای معاصر، پس از بیان یاد شده، می‌افزاید:

افزون بر آن، خبر واحد - اگر چه صحیح باشد - در اصول اعتقادی نمی‌تواند حجت باشد، تا چه رسد به آن که سندش هم مجهول باشد.  
آن‌گاه ادامه می‌دهد:

با وجود احادیث معتبری که همه با صراحت دلالت دارند که ظهور حضرت

مهدی علیه السلام و حکومت عدل صالحان به این زودی‌ها صورت نخواهد گرفت و تا ظهور آن حضرت باید منتظر تحولات شگرف و حوادث خطیر در طیّ زمان‌های بسیار طولانی بود،<sup>۱</sup> با این حال چگونه می‌توان به یک خبر واحد مجهول در برابر آن همه احادیث اعتماد نمود؟ به علاوه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ها و روایات زیادی نقل شده است که در آن‌ها هم به طول مدتی که باید در طیّ آن به انتظار این ظهور بود، اشاره شده است و هم از پیشامدهای بزرگ و امتحانات شدید مؤمنان خبر داده شده است. با وجود این، چطور ممکن است گفته شود خبر واحد مجهولی که می‌گوید آن حضرت وقت ظهور را سال هفتاد معین کرده است، صحیح است؟ (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۷: ص ۲۲۴).



افزون بر آن، صرف نظر از بحث سند، احتمال دارد مقصود روایت، پدید آمدن گشایشی میان شیعیان باشد و نه ظهور آخرین حجت خداوند؛ چرا که بنا بر صریح روایات، قیام جهانی به دست دوازدهمین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند امام عسکری علیه السلام رخ خواهد داد و سال‌های یاد شده، هیچ تناسبی با زندگی حضرت مهدی علیه السلام ندارد.

بنابراین تکالیف ما در دوران غیبت، مقدمه ظهور نیست؛ بلکه ما مکلف به انجام تکالیف‌های مشخصی هستیم. دوران غیبت، مقدمه دوران ظهور نیست؛ بلکه دورانی است مستقل با ویژگی‌های خاص. البته اگر کسی به تکلیف خود عمل

۱. محمد بن منصور صیقل از پدر خود روایت کرده که گوید: «بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و جماعتی نزد او بودند پس در آن میان که ما با یک دیگر سخن می‌گفتیم و آن حضرت روی به یکی از یاران خود داشت، ناگاه رو به ما کرده فرمود: شما در مورد چه چیز سخن می‌گوئید؟ هیهات! هیهات! آنچه گردن‌های خود را به سویس می‌کشید (منتظر آن هستید) واقع نخواهد شد تا اینکه پاکسازی شوید، [هیهات] و آنچه گردن‌های خویش را به سوی آن می‌کشید واقع نمی‌گردد تا اینکه باز شناخته و از یک دیگر جدا شوید و آنچه گردن‌های خود را به سویس می‌کشید واقع نخواهد شد تا این که غربال شوید، و آنچه گردن‌های خویش را به جانب آن می‌کشید واقع نخواهد شد مگر پس از نومیدی، و آنچه به جانب گردن‌های خود را می‌کشید واقع نخواهد شد تا کسی که اهل نگون‌بختی است به سیه‌روزی، و آنکه اهل سعادت است به نیک‌بختی رسد. نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۰۹، ح ۱۶؛ و نیز از رسول گرامی صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: مهدی این امت از نسل حسین است آن هنگام که دنیا گرفتار هرج و مرج و فتنه‌های فراوان گردید و راه‌ها بسته شد...، حموی: ج ۲، ح ۴۰۳؛ سلیمان بن خالد گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: پیش‌تر از قائم دو مرگ خواهد بود یکی مرگ سرخ و دیگری مرگ سفید... مرگ سفید طاعون است (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۶۵۵، ح ۲۷).

کرد، خداوند طبق وعده خود سرنوشت او را تغییر خواهد داد. در برابر روایت یادشده، برخی روایات، سخن از قطعی بودن زمان ظهور به میان آورده است که خواست مردم هیچ نقشی در آن نخواهد داشت، تا بداء حاصل شود. از جمله این روایات، به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

۱. روایاتی که طبق آن‌ها از مسؤولیت‌های مهم شیعه، پایداری بر حب اهل بیت علیهم‌السلام و بغض دشمنانشان و عمل به فرموده‌های ایشان است.

کسی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: «هرگاه شبانه‌روزی آمد که در آن، امام دیده نشود، چه کنیم؟» آن حضرت فرمود: فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغَضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ آن کس را که باید دوست داشته باشی، دوست بدار و آن کس را که باید دشمن بداری، دشمن بدار [تولی و تبری را از دست مده] تا خداوند عزوجل او را ظاهر کند (کلینی، همان: ج ۱، ص ۳۴۲).

عبد الله بن سنان گوید:

با پدرم بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدیم. آن حضرت فرمود:

چگونه به سر خواهید برد، اگر جایی قرار بگیری که در آن، امامی راهنما و نشانه‌ای چشمگیر نبیند؟ پس هیچ کس از آن سرگردانی، رهایی نمی‌یابد، مگر آن کس که به دعایی همچون دعای غریق دست نیایش بردارد. پدرم گفت: «به خدا قسم! این، بلا است. فدایت شوم! در چنین وضعی، چه کنیم؟» فرمود: «هر گاه چنین شود - البته تو آن زمان را هرگز در نمی‌یابی - پس بدانچه در میان دارید، بیاویزید [= جدا نشوید] تا وضع بر شما روشن شود (نعمانی، همان: ص ۱۵۹).

حارث بن مغیره نضری گوید: به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم:

برای ما روایت شده است که صاحب این امر، زمانی از نظر ناپدید می‌شود. در آن حال، چه کنیم؟» فرمود: «شما به همان امر نخستین که بر آن هستید چنگ زنید و متصل باشید، تا وضع برای شما روشن شود (همان).

از این روایات به روشنی به دست می‌آید که تکلیف اساسی، عمل به دستورهای امامان پیشین و موفقیت در آزمایش‌های دوران غیبت است.

۲. روایاتی که عجله کنندگان در امر ظهور را به شدت نکوهش کرده است. عبد الرحمن بن کثیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: «قربانت! به من خبر دهید این امری که در انتظارش هستیم، کی واقع می شود؟» امام فرمود:

يَا مَهْزَمُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ؛ ای مهزم! وقت گذاران، دروغ گفتند و شتاب کنندگان هلاک شدند و تسلیم شوندهگان نجات یافتند (کلینی، همان: ج ۱، ص ۳۶۸).

عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ «امر خداوند به زودی فرا رسد در آمدنش شتاب نکنید» (نحل، ۱)، فرمود:

هُوَ أَمْرُنَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا تَسْتَعْجَلَ بِهِ حَتَّى يُؤَيِّدَهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادِ الْمَلَائِكَةِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرُّعْبِ وَ خُرُوجِهِ عليه السلام كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ أَنْ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لِكَارِهُونَ» (انفال، ۵)؛ آن، امر ما است که خداوند عزَّ وَ جَلَّ امر فرموده است که در مورد آن، شتاب نشود، تا آن که [خداوند] او را با سه [لشکر] یاری فرماید که عبارتند از: فرشتگان، مؤمنان و هراس. خروج آن حضرت، همانند هجرت رسول خدا صلى الله عليه وآله است و این، [طبق] فرمایش خدای تعالی است که: «همچنان که پروردگارت تو را به حق و راستی از خانهات به درآورد» (نعمانی، همان: ص ۲۴۳، ح ۴۳).

ابراهیم بن مهزم از پدر خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده، گوید:

در محضر آن حضرت از فرمانروایان فلان خاندان یاد کردیم؛ فرمود: إِنْ مَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعِجَلَةِ الْعِبَادِ إِنْ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهَى إِلَيْهَا فَلَوْ قَدْ بَلَغُوا لَمْ يَسْتَفِدُّوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا؛ مردم از شتاب جویی شان در این امر نابود شدند. همانا خداوند، با شتاب بندگان شتاب نمی کند. این کار را پایانی است که به آن می رسد. چون بدان پایان رسیدند، دیگر نه ساعتی پیش می افتد و نه تأخیر می شود (کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۶۸).

این روایت را نعمانی نیز از کلینی نقل کرده است (نعمانی، همان: ص ۲۹۷).

همچنین امام باقر علیه السلام در پاسخ به زید بن علی بن حسین علیه السلام که مردم از وی دعوت به قیام کرده بودند، فرمود:

فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَلَا تَسْبِقَنَّ اللَّهَ تَعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعَكَ...؛  
عجله نکن که خداوند، به شتاب بندگان، شتاب نخواهد کرد. بر خدا پیشی نگیر که گرفتاری‌ها تو را ناتوان و زمینگیر می‌کند (کافی، همان: ج ۱، ص ۳۵۷).

این روایات و مانند آن به طور روشن مردم را به پرهیز از شتاب در امر ظهور سفارش کرده است.

البته ممکن است کسی بگوید اگر چنین است، چرا آن حضرت، مردم را به دعای فراوان برای فرج دعوت کرده است... و أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ؛ و فراوان برای فرج دعا کنید که همانا گشایش شما در آن دعا کردن است (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۲۹۰؛ شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۸۳؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۴۶۹).

پاسخ این‌که: در خود این روایت، حکمت این دعا روشن شده و آن این‌که دعای برای فرج، خود نوعی گشایش و فرج برای مردم است. دیگر این‌که دعا برای فرج، به نبود بداء در نشانه‌ها ارتباطی ندارد؛ چون خداوند برای ظهور، زمانی را مقدر فرموده و این زمان هم با آگاهی از این است که مردم می‌خواهند و دعا می‌کنند.

۳. روایاتی که فلسفه مهم غیبت را آزمایش انسان‌ها به تکالیف این دوران دانسته است، نه تلاش برای نزدیک کردن ظهور.

علی بن جعفر از برادرش، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِمُصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ يَمْتَحِنُ اللَّهُ بِهَا خَلْقَهُ...؛ هنگامی که پنجمین فرزند از امام هفتم ناپدید شود، پس خدا را، خدا را [مواظب باشید] در دیتان که شما را از آن دور نسازند؛ چرا که صاحب این امر، ناگزیر از غیبتی خواهد بود، تا کسی



که بدین امر قائل است، از آن بازگردد. همانا آن، آزمایشی از جانب خدا است که خداوند، خلق خود را بدان وسیله می‌آزماید... (نعمانی، همان: ص ۱۵۴).

ابن ابی یعفر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «وای بر سرکشان عرب از امری که نزدیک است! [وای بر آن‌ها در زمان ظهور امام قائم علیه السلام که نزدیک است!]». عرض کردم: «قربانت شوم! چند نفر از عرب، همراه حضرت قائم خواهند بود؟» فرمود: «چند نفر اندک». عرض کردم: «به خدا سوگند! کسانی از ایشان که از این امر سخن می‌گویند [اظهار عقیده به امام زمان می‌کنند] بسیارند». فرمود:

لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَخَّصُوا وَ يُمَيَّزُوا وَ يُعْرَبُوا وَ يُسْتَخْرَجَ فِي الْغُرَبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ؛ مردم ناچار باید بررسی شوند و جدا گردند و غربال شوند و خلق بسیاری از غربال بیرون ریزند (کلینی، همان: ج ۱، ص ۳۷۰).

منصور صیقل گوید: من و حارث بن مغیره با جماعتی از اصحابمان [= شیعیان] خدمت امام صادق علیه السلام نشستیم بودیم [و از ظهور دولت حق سخن می‌گفتیم] آن حضرت، سخن ما را می‌شنید. سپس فرمود:

فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ هَيِّهَاتَ هَيِّهَاتَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنُكُمْ حَتَّى تُعْرَبُوا  
لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنُكُمْ حَتَّى تُمَخَّصُوا لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ  
أُعْيُنُكُمْ حَتَّى تُمَيَّزُوا لَا وَاللَّهِ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنُكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ لَا وَاللَّهِ لَا  
يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعْيُنُكُمْ حَتَّى يَشْفَى مَنْ يَشْفَى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ؛

کجا بید شما؟ هیهات! هیهات! نه به خدا سوگند! آنچه به سوی چشم می‌کشید، واقع نشود، تا این که غربال شوید. نه به خدا سوگند! آنچه به سوی چشم می‌کشید، واقع نشود، تا این که بررسی شوید. نه به خدا سوگند! آنچه به سوی چشم می‌کشید، واقع نشود، سوگند! تا آن که جدا شوید. نه به خدا سوگند! آنچه به سوی چشم می‌کشید، واقع نشود، جز بعد از نومیدی. نه به خدا سوگند! آنچه به سوی چشم می‌کشید، واقع نشود، تا شقی به شقاوت برسد و سعید به سعادت (همان).

۴. روایاتی که معرفت امام و انجام مسؤولیت‌های در قبال او را بسان حضور در عصر ظهور و کنار مهدی موعود علیه السلام دانسته است.

فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی ﴿یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ

أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ (اسراء، ۷۱)؛ پرسیدم. فرمود:

يَا فَضِيلُ اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرْكْ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ لَا بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لَوَائِهِ؛ ای فضیل! امام خود را بشناس؛ زیرا هر گاه امامت را شناختی، تقدم یا تأخر این امر، زیانت ندهد. کسی که امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الأمر بمیرد، مانند کسی است که در لشکر آن حضرت بوده است. نه؛ بلکه مانند کسی است که زیر پرچم آن حضرت نشسته باشد (کلینی، همان: ج ۱، ص ۳۷۱).

۵. روایاتی که شناخت این امر را حقیقت انتظار فرج معرفی کرده است. ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «قربانت شوم! کی فرج و گشایش باشد؟» فرمود: «یا ابا بصیر! وَأَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِإِنْتِظَارِهِ؛ ای ابا بصیر! تو هم از جمله دنیاخواهانی؟ کسی که این امر را بشناسد، به واسطه انتظارش برای او فرج حاصل شده است (همان). البته روشن است در پس شناخت راستین، انجام تکالیف مناسب آن قرار دارد. ۶. روایاتی که تقدیم و تأخیر ظهور را مهم ندانسته و فقط معرفت امام را امر اساسی معرفی کرده است. روشن است پس از شناخت، تکالیفی متوجه انسان می شود.

فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فَسْطَاطِهِ؛ کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگ او مرگ جاهلیت است و هر کس بمیرد و امامش را بشناسد، تقدم یا تأخر این امر، او را زیان ندهد. هر کس بمیرد، در حالی که امامش را بشناسد، مانند کسی است که در خیمه امام قائم و همراه او باشد (کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۷۱؛ نعمانی، همان: ص ۳۳۰).

همان گونه که یاد شد، معرفت امام از آن جهت اهمیت دارد که مقدمه لازم برای انجام تکالیف الهی است.

۷. روایاتی که مهم‌ترین مسؤلیت دوران غیبت را پرهیزکاری و تمسک به دین الهی دانسته‌اند.

یمان تمّار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لِمُصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمَتَمَسِّكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِشَوْكِ الْقِتَادِ بِيَدِهِ». ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ «إِنَّ لِمُصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَ لِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ»؛ صاحب این امر را غیبتی است که در آن، هر کس از دین خود دست بردارد [در سختی و بزرگی کار] همانند کسی است که با کشیدن دست به ساقه قتاد [= بوته‌ای تیغ‌دار است] خارهای آن را از آن بزداید». سپس مدتی سر به زیر افکند و سپس فرمود: «صاحب این امر، غیبتی دارد؛ پس بنده خدا باید پرهیزکاری پیشه کند و به دین خود پایدار باشد» (نعمانی، همان: ص ۱۶۹).

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ لَا تَرَى إِمَامًا تَأْتُمُّ بِهِ فَأَخْبِبْ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: آن گاه که صبح و شام می‌کنی، در حالی که امامی را نمی‌بینی که از وی پیروی کنی، آن را که دوست می‌داشتی، دوست بدار و آن را که دشمن می‌داشتی، دشمن بدار، تا خدای تعالی او را آشکار کند (شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۴۸).

صقر بن ابی دلف گوید: از امام جواد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:...

فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَ يُنْكِرُهُ الْمُرتَابُونَ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهٖ الْجَاهِدُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ يَنْجُو فِيهَا الْمُسْلِمُونَ؛... مخلصان در انتظار قیامش باشند و شکاکان انکارش کنند، و منکران، یادش را استهزا کنند، و تعیین کنندگان وقت ظهورش دروغ گویند، و شتاب کنندگان در غیبت، هلاک شوند، و تسلیم‌شوندگان در آن، نجات یابند (همان، ج ۲، ص ۳۷۸).

۸. روایاتی که در آن، ظهور حضرت مهدی علیه السلام به قیامت تشبیه شده است. روشن است زمان قیامت، فقط نزد خداوند است و کسی نیز نمی‌تواند آن را تغییر دهد.

امام رضا علیه السلام فرمود:

وَأَمَّا «مَتَى» فَأَخْبَارُهُ عَنِ الْوَقْتِ. فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنَ دُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مِثْلُهُ مِثْلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيَنَّكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ اما کی خواهد بود؟ این خبر دادن از وقت است. پدرم از پدرانش روایت کند که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد: ای رسول خدا! قایم از فرزندان شما کی خروج می کند؟ فرمود: مثل او مثل قیامت است که «لا یجلبیها لوقتہا...».

درباره زمان قیامت، خداوند به طور صریح، علم آن را ویژه خود دانسته است؛ آنجا که می فرماید:

﴿يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ از تو در باره قیامت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، فقط نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی کند. [این حادثه] بر آسمانها و زمین، گران است. جز ناگهانی، به شما نمی رسد». [باز] از تو می پرسند، گویی تو از [زمان وقوع] آن آگاهی. بگو: «علم آن، تنها نزد خداوند است؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۲۶۶؛ همو، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۷۲).

با توجه به این دسته روایات که نه فقط زمان ظهور را در علم و اراده خداوند دانسته؛ بلکه امر دیگری را در آن دخیل ندانسته است، ادعای بداء در زمان ظهور امام زمان علیه السلام نه با معنای اصطلاحی بداء سازگاری دارد (چرا که زمانی برای ظهور تعیین نشده و کسی از آن آگاهی ندارد، تا خلاف آن صورت پذیرد).<sup>۱</sup> و نه از طریق روایت یاد شده می توان آن را اثبات کرد. بنابراین چه بخواهیم و چه

۱. دلیل هایی بر نامشخص بودن زمان ظهور بیان شده است که از جمله آنها روایتی است که از امام باقر علیه السلام و امام رضا علیه السلام نقل شده است. نک: خزاز قمی، ۱۴۰۱: ص ۲۵۰، شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۷۲، ج ۶.

نخواهیم، ظهور، در زمان مقرر رخ خواهد داد. مهم آن است که ما به گونه‌ای زندگی کنیم که هرگاه به طور ناگهانی آن اتفاق افتاد، در کمال آمادگی برای درک آن دوران باشیم. البته برخی روایات یاد شده، فقط به عنوان شاهد بحث می‌تواند بررسی شود.

### ۳. در نشانه‌های ظهور

به این معنا که در نشانه‌های حتمی، بداء حاصل شود و ظهور تحقق یابد، بدون آن که نشانه‌ای پدید آمده باشد.

کسانی که در این بحث قائل به بداء شده‌اند، به نوعی خواسته‌اند تعارض بین روایاتی که دفعی بودن ظهور را می‌رساند یا این که گفته شده در همه لحظه‌ها منتظر فرج باشید یا این که ظهور، هنگام غفلت مردم تحقق می‌یابد را با حتمی بودن نشانه‌ها رفع کنند. این‌ها که از سویی بر رخداد این نشانه‌ها پیش از ظهور تأکید می‌کنند و از سویی با روایات یاد شده روبه‌رو هستند، با مطرح کردن بداء می‌گویند: می‌تواند ظهور اتفاق بیفتد؛ در حالی که هیچ‌یک از نشانه‌ها نیامده است.

البته ایشان به روایتی نیز در این باره استناد کرده‌اند. در این روایت می‌خوانیم: أبو هاشم داود بن قاسم جعفری گفت: در حضور امام جواد علیه السلام بودیم؛ از سفیانی و حتمی بودن آن در روایت‌ها، سخن به میان آمد. پرسیدم: «آیا در امر حتمی هم بداء پیش می‌آید؟» فرمود: «آری». گفتیم: «می‌ترسیم درباره قائم هم بداء پیش آید». فرمود: **الْقَائِمُ مِنَ الْمِبْعَادِ** قائم علیه السلام وعده الهی است [و در آن، تخلف نمی‌شود] (نعمانی، همان: ص ۳۰۲).

البته با توجه به راوی دوم، از نظر سند، روایت غیر معتبر است. برخی با توجه به این که در روایت گفته شده است در نشانه‌های حتمی نیز وجود بداء احتمال دارد، گفته‌اند:

غیر ظهور و خروج حضرت حجة بن الحسن بن علی المهدی صلوات الله علیه

که حال از عمر شریفش هزار و چهل سال و چیزی می‌گذرد که خواهد شد و تبدیل و خلفی در او نخواهد شد ما بقی آنچه رسیده از آیات و علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر و تأویل به چیز دیگر که از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام رسیده باشد، هست؛ حتی آن‌ها که در شمار محتوم ذکر شده. چه ظاهراً مراد از محتوم در آن اخبار، نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد و ظاهر همان را که فرمودند، به همان نحو بباید؛ بلکه مراد - و الله يعلم - مرتبه‌ای است از تأکید در آن که منافاتی با تغییر در مرحله‌ای از انحای وجود آن نداشته باشد. و مؤید این مقال است آنچه شیخ نعمانی در غیبت خود از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده (نوری، ۱۳۷۷: ص ۸۳۲).

برخی بزرگان در این گفته، بحث و مناقشه کرده‌اند که خلاصه آن، چنین است: اول. جزم کردن به این که تمام علائم ظهور، قابل تغییر است، با روایات بسیار، بلکه متواتری که تصریح کرده‌اند بعضی از آن‌ها محتوم است که تغییر و تبدیلی در آن نیست، منافات دارد.

دوم. تغییر تمام علائم، مستلزم نقض غرض است که درباره خداوند متعال، محال می‌باشد؛ زیرا که غرض و منظور از قرار دادن علائم و نشانه‌ها آن است که مردم به وسیله آن‌ها، امام غایب خود را بشناسند، و از هر کسی که به دروغ، ادعای امامت کند، پیروی ننمایند؛ پس هرگاه تمام نشانه‌ها تغییر کند، و هیچ یک از آن‌ها برای مردم آشکار نشود، نقض غرض لازم می‌آید، که درباره خداوند، محال است. دلیل بر این که قرار دادن علائم برای شناختن امام قائم علیه‌السلام است - اضافه بر این که غرض عقلایی از نصب علائم و پرهیز از لغو، همین است - اخبار بسیاری است.

سوم. تغییر علامت‌هایی که حتمی بودن آن‌ها تصریح شده، سبب گمراهی و به اشتباه انداختن مردم است - چنان که مخفی نیست - زیرا که فهمیدیم این‌ها نشانه‌هایی برای شناخت قائم علیه‌السلام قرار داده شده‌اند.

چهارم. تغییر یا منتفی شدن علامت‌هایی که محتوم بودن آن‌ها تصریح شده،

مستلزم آن است که خداوند، خود و فرشتگان و پیغمبران و اولیایش را تکذیب کند- چنان که در حدیث آمده بود- و قبح آن بر کسی پوشیده نیست.

پنجم. حمل کردن محتوم بر آنچه نوعی تأکید دارد و منصرف کردن آن از معنای حقیقی اش - آن طور که در سخنان این عالم محترم آمده است - هیچ شاهد و مؤیدی ندارد؛ چون اگر شاهی داشت، بیان می کرد (موسوی اصفهانی، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۴۴۷-۴۵۱).

به نظر می رسد علامه مجلسی به اشکال روایت توجه داشته و در مقام توجیه، چنین نوشته است:

احتمال دارد منظور از بداء در امور حتمی الوقوع، بداء در ویژگی های آن باشد، نه در اصل آن؛ مانند خروج سفیانی پیش از رفتن بنی عباس و از این قبیل.<sup>۱</sup>

البته برخی از بزرگان معاصر در پاسخ دیدگاه علامه مجلسی، آن را مخالف سیاق روایت دانسته، معتقدند سیاق روایتی که از حتمی الوقوع بودن حادثه و عروض بداء در خود آن، سخن می گوید، با این نظر و احتمال علامه ناسازگار و دست کم خلاف ظاهر است (عاملی، ۱۳۷۷: ص ۴۹).

به نظر می رسد بهتر بود پیش از آن که سخن به اینجا برسد، خود روایت در جایگاه مهم ترین دلیل بر مدعا بررسی می شد؛ چرا که نکاتی در روایت، محل دقت و تأمل است؛ از جمله:

۱. این روایت، فقط در کتاب *الغیبه* نعمانی نقل شده است و در هیچ یک از منابع دیگر به چشم نمی خورد.

۲. حتی مضمون روایت نیز در سخنان دیگر معصومان علیهم السلام مورد اشاره قرار نگرفته است.

۱. إنه یحتمل أن یكون المراد بالبداء فی المحتوم البداء فی خصوصياته لا فی أصل وقوعه كخروج السفیانی قبل ذهاب بنی العباس و نحو ذلك (مجلسی، همان: ج ۵۲، ص ۲۵۱).

۳. در سند روایت، شخصی به نام محمد بن احمد بن عبد الله خالنجی وجود دارد که در هیچ یک از کتاب‌های رجالی به وی اشاره نشده است. بنابراین به راحتی نمی‌توان ادعای بداء را در نشانه‌های حتمی پذیرفت؛ چرا که افزون بر مطالب یاد شده:

اولاً. دقت در معنای واژه «محتوم» که پس از نشانه‌ها ذکر شده، دلیلی است بر این که بداء در نشانه‌های حتمی ممکن نیست. این کلمه که فقط یک بار با تعبیر «حتماً» در قرآن استفاده شده است،<sup>۱</sup> به معنای امری اجتناب‌ناپذیر است و عموم لغت‌شناسان بر این مطلب تأکید کرده‌اند.

طریحی «حتم» را واجبی دانسته که اراده بر آن تعلق گرفته، اسقاط آن امکان‌پذیر نیست.<sup>۲</sup> راغب اصفهانی آن را به قضای مقدر معنا کرده است.<sup>۳</sup> ابن منظور نیز آن را به معنای قضا و وجوب قضا دانسته است که گریزی از انجام آن نیست.<sup>۴</sup> خلیل بن احمد نیز آن را با تعبیر «ایجاب القضاء» تعریف کرده است.<sup>۵</sup> یکی از پژوهشگران معاصر، پس از نقل برخی سخنان بزرگان لغت، دیدگاه خود را این‌چنین می‌نگارد:

أَنَّ الْمَعْنَى الْحَقِيقِيَّ لِهَذَا اللَّفْظِ هُوَ الْجُزْمُ وَ الْبَتُّ فِي حَكْمٍ أَوْ عَمَلٍ؛ معنای حقیقی برای این لفظ عبارت از جزم و قطع در حکم و عمل است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۱۶۳).

این، همان ثبت در لوح محفوظ است.

۱. ﴿وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾؛ و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد. ابن [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است (مریم، ۷۱).

۲. الحتم: الواجب المعزوم عليه... و تحتم وجب وجوباً لا يمكن إسقاطه. و منه الأمر المحتوم؛ (طریحی، ۱۴۱۵: ج ۶، ص ۳۲).

۳. الحتم: القضاء المقدر؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ص ۲۱۸).

۴. الحتم: اللازم الواجب الذي لا بد من فعله؛ (ابن منظور، ۱۹۹۷: ج ۱۲، ص ۱۱۳).

۵. الحتم: إيجاب القضاء؛ (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۱۹۵).



ثانیا، در روایات فراوانی بر حتمی بودن آنها تصریح و تأکید شده است و قول به بداء در آنها سبب می‌شود آن تأکیدها لغو باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَخْتُومَاتِ الْيَمَانِيِّ وَالسُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْحَسَنُفُ بِالْبَيْدَاءِ؛ پیش از قیام قائم پنج نشانه حتمی خواهد بود: یمانی و سفیانی و صیحه و قتل نفس زکیه و فرو رفتن در [ سرزمین ] بیداء (شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۶۵۰).

این حتمی بودن، در حدیث حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام با تأکید بیشتری تبیین شده است که فرمود: **مِنَ الْمُخْتَمِومِ الَّذِي لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَحَسَنُفُ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْمُنَادَى مِنَ السَّمَاءِ؛** از نشانه‌های حتمی که ناگزیر پیش از قیام قائم عليه السلام خواهد بود، خروج سفیانی و فرو رفتن در سرزمین بیداء و کشته شدن نفس زکیه و منادی از آسمان است (نعمانی، همان: ص ۲۶۴).

### نتیجه

آری؛ با توجه به این روایات و مانند آن و تأکید بر حتمی بودن نشانه‌های یاد شده، بداء در آنها غیر قابل قبول خواهد بود؛ بنابراین بداء با هیچ‌یک از بحث‌های سه‌گانه مربوط به ظهور (اصل، زمان و نشانه‌ها) هیچ گونه ارتباطی ندارد؛ و الله اعلم.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، چاپ سوم، تهران، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۸ق.
۲. ابن ابی شیبہ، المصنف، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹ق.
۳. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، هفت جلد، چاپ اول، بیروت، دار صادر للطباعة و النشر، ۱۹۹۷م.
۵. ابی داود، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ق.
۶. احمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت، دار صادر، بی تا.
۷. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة الطاهرة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ش.
۸. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۳ق.
۹. ثعالبی، عبدالرحمان بن محمد، تفسیر ثعالبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۰. جصاص، احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۱. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الاثر، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۲. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بی جا، ۱۴۱۳ق.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، ج ۲، دفتر نشر کتاب.
۱۴. سمرقندی، ابو لیث، تفسیر سمرقندی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۵. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، قم، موسسه السیدة المعصومة علیها السلام، ۱۴۱۹ق.
۱۶. ———، گفتمان مهدویت، چاپ اول، قم، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۷ش.
۱۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، توحید، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۵۷ش.
۱۸. ———، کمال الدین و تمام النعمه، دو جلد، چاپ دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۱۹. ———، عیون اخبار الرضا علیه السلام، دو جلد، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیست جلد، ج ۱۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۲۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، مشهد مقدس، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۲. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، سه جلد، چاپ اول، قم، مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسه البعثة، ۱۴۱۵ق.
۲۳. طوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، نجف اشرف، مکتبه المرتضویه، بی تا.
۲۴. ———، کتاب الغیبه، قم، موسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.

۲۵. عاملی، سید جعفر مرتضی، *جزیره خضرا در ترازوی نقد* (پژوهشی در علامات ظهور، بیان الائمه، خطبة البیان، جزیره خضرا، ترجمه: محمد سپهری، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.
۲۶. عسکری، ابو هلال (م ۳۹۵)، *الفروق اللغویة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۲ ق.
۲۷. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.
۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، بی جا، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، هشت جلد، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳۰. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ۱۱۰ جلد، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۳۱. محمد بن شهر آشوب مازندرانی، *المناقب*، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
۳۲. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۳۳. مفید، محمد بن محمد بن النعمان، *تصحیح الاعتقاد*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۴. مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، *تفسیر نمونه*، چ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ش.
۳۵. موسوی اصفهانی، سید محمد تقی، *مکیال المکارم*، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، چاپ پنجم، دو جلد در یک جلد، تهران، دفتر تحقیقات و انتشارات بدر، ۱۳۷۹ ش.
۳۶. نجاشی، احمد بن علی بن احمد بن عباس (م ۴۵۰ ق)، *رجال نجاشی*، دو جلد، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
۳۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ ق.
۳۸. نوری، میرزا حسین، *نجم التاقب*، چاپ ۲، قم، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۷ ش.

